

شهید حسن حسینیان معمره



ازتبار علی
سازمانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئهر

نام پدر	حمزه
تاریخ تولد	۱۳۵۰/۶/۱
محل تولد	خوزستان – آبادان
تاریخ شهادت	۱۳۷۰/۳/۱۰
محل شهادت	روستای چشمه زیارت (از توابع زاهدان)
مسئولیت	سرباز وظیفه خدمت
نوع عضویت	سرباز
شغل	—
تحصیلات	
مدفن	

زندگینامه

زندگی نامه

شهید حسن حسینیان در سال ۱۳۵۰ در خانواده ای مذهبی و مستضعف در نهر بلامه واقع در شهرستان آبادان دیده به جهان گشود. سنین کودکی را در نهر بلامه پشت سر گذاشت و در سن ۶ سالگی وارد مدرسه ابتدائی شهید علی کدخدایی واقع در شهرستان رفسنجان شد و دوره ابتدائی را در همان مدرسه به پایان رسانید و بعد از چند سال به شهرستان برازجان عزیمت کردند، و چون به علت فقر مالی و اقتصادی خانواده ترک تحصیل کرد و هنگام شروع جنگ تحمیلی همیشه آرزو داشت به جبهه جنگ عازم شود ولی به علت سن کمی که داشت نمی توانست به جبهه برود و بعد از پایان جنگ تحمیلی یکی از مشمولین به خدمت شد و از برازجان اعزام به خدمت شد و دوران آموزشی را در استان کرمان گذراند و بعد از پایان دوره آموزشی او را به سیستان و بلوچستان منتقل کردند و بعد از چند ماه در مورخ ۱۰/۳/۷۰ به علت درگیری با اشراک مسلح در منطقه زاهدان به درجه رفیع شهادت نائل گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

وصیت نامه

پدر و مادر عزیزم شما می دانید که من چقدر آرزوی شهادت را داشتم و چقدر در سنین کودکی به تیر و تفنگ علاقه داشتم من می خواستم در همان اوایل جنگ شربت شهادت را بنوشم اما جنگ به پایان رسید و من فکر نمی کردم که یک روز به آرزویم یرسم و شربت شهادت را بنوشم و من همیشه مادرم را مقصر اصلی می دانستم که چرا در همان اوایل جنگ نگذاشت به جبهه بروم و زودتر به آرزویم برسم و همیشه به مادرم می گفتم مبادا پشت سر من گریه کنی و حتی اگر شهید شوم برایم لباس عزا میپوش و همیشه به خدا و ام البنین تکیه کن چون من دیر یا زود باید از این دنیا جداحافظی بکنم چه بهتر بود در جبهه هم خط «سید الشهداء امام حسین(ع)» از این دنیا بروم. مادر جان در هر کجا که هستی و مخصوصاً بر روی سجاده نماز مرا دعا کن اگر برگشتم که خدا مرا هم خط سید و سالار شهیدان(ع) نمی داند و اگر برگشتم خدا از من راضی است مادر جان التماس دعا.

حسن حسینیان معمره ۱۲/۱۲/۶۹

خاطرات

بسم الله الرحمن الرحيم

روز وصل دوستداران یاد باد

یاد باد آن روزگاران یاد باد

آن امام عشق و جان یاد باد

به نام سید و سالار شهیدان:

نسیم غبار آلود اندوهی که در دهم خرداد ماه هر سال در دشت قلب های خانواده و شیفته آن دوباره وزیدن گرفت آسمان نیمه خردادماه قرص کامل ماهتابی هم انگیز را در روز خاطرات جا می سازد.

بهترین خاطره ای که برای هر پدر و مادر تولد چنین فرزندی است که برای آنها از همه چیز بهتر است زندگی با آن شهید همه اش خاطره است تا زمانی که یک پسر بچه کوچک بود همیشه با گرفتن چادر نماز من نماز می خواند و به دلایلی که خود داشت علاوه بر اینکه که به درس خیلی علاقه داشت تحصیل را ترک کرد و تا به پدرش در خرج خانه کمک کند تا اینکه موقع خدمت زیر پرچم مقدس اسلام او فرا رسید و با علاقه خیلی زیاد خود را آماده می کرد تا یک روز که برای مرخصی آمده بود که پس از اتمام مرخصی می خواست برود به مادرم گفت شاید این آخرین دیدار ما باشد. مادرم به او گفت تو همیشه در خاطره من زنده هستی.

یکی از خاطراتی که همیشه در خانه و محله از او یاد می کنند نجات دادن یک کودک سه ساله است که تازه از مرخصی آمده بود و حدود ساعت ۵/۷ صبح چهارشنبه بود که حتی روز همان واقعه در ذهن ما هست خیلی خسته بود که مادرم رختخواب او را آماده کرد و بعد از سلام و علیک به سوی اتاق خود رفت تا استراحت کند. نیم ساعت نگذشته بود که سروصدایی را از همسایه بغلی شنیدیم که گریه می کردند و کمک می خواستند. آن موقع که شهید در اتاق خود بود بعد از شنیدن گریه و ناله خود را سریع به منزل آنها رسانید. دیدیم که کودک سه ساله شان قسمتی از دیوار روی آن افتاده بود و زیر دیوار مانده بود که پس از بیرون آوردن او از زیر آوار سریع پیراهن خود را از تن جدا کرد و آن را با لباس خود پیچاند که خون زیادی از آن نرود و چون محله ما جایی بود که خیلی ماشین رفت و آمد نبود مجبور شد که آن کودک را در بغل گرفت و به طرف بیمارستان رفت و تا بیمارستان دویده بود که حدود چند کیلومتر ربود و پس از رساندن او به بیمارستان که پس از چند ساعت عمل آن پسر نجات می یابد. آن شهید که هنگام دویدن با برداشتن قدم فقط نام یاعلی را می برد و گفت شاید لطف خداوند است که شامل من و یک کودک سه ساله است.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران